



• درآمد

رضا سلطان‌زاده، در آغاز انقلاب اسلامی مدیر آموزش و پرورش استان یزد بود. او سپس به سیستان و بلوچستان رفت و نماینده تام‌الاختیار شهید رجایی در آن‌جا شد. سلطان‌زاده، مدتی در مراکز تربیت معلم تدریس می‌کرد و هم‌اکنون نیز مدیریت مجتمع امام حسن مجتبی (ع) را بر عهده دارد. گپ و گفت با او، نه تنها به شناخت جامع‌تری از شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد ختم می‌شود، که مسائل عمده‌ای را هم درباره انقلاب و رخدادهای پیرامون آن، روشن می‌کند.

گفت‌و شنود شاهد یاران با رضا سلطان‌زاده
مدیر اسبق آموزش و پرورش یزد

پاک‌نژاد، مشاورِ امینِ آیت‌الله صدوقی بود...

جلسات برقرار بود، مواقعی می‌آمدند و من با ایشان صحبت می‌کردم و بیرون هم که جلساتی داشتیم، چون هم کار من و هم کار ایشان مشخص بود، مواقع زیادی می‌شد که من از دکتر بهره می‌بردم. جلسات ایشان به صورت مداوم در منزل یکی از همراهم و همگامان و یاران‌شان - مثل مرحوم دکتر علی‌اکبر رمضان‌خانی - تشکیل می‌شد که سالیان سال با شهید هم گام و همراه بود. جلسه قرآن چندین سال به‌طور مداوم در منزل مرحوم رمضان‌خانی و افراد دیگر برگزار می‌شد و من هم به عنوان یک عضو همیشگی در آن شرکت می‌کردم، ولی ایشان جلسات متعدد دیگری هم داشتند؛ مخصوصاً در مدرسه رسولیان که با دانش‌آموزان آن‌جا بحث و گفت‌وگو داشتند. البته مجموعه‌های مختلفی برای سخنرانی درباره مسائل مذهبی و کتاب‌های اولین دانشگاه، آخرین پیامبر از شهید پاک‌نژاد دعوت می‌کردند.

برای روشن‌تر شدن فعالیت‌های انقلابی ایشان بفرمایید که شهید صدوقی به عنوان رکن اساسی انقلاب اسلامی در یزد، چگونه دکتر پاک‌نژاد را راهنمایی می‌کردند؟

کتاب‌هایی که اخیراً درباره شهید پاک‌نژاد و صدوقی به چاپ رسیده، به اسامی ۲۹-۲۸ نفر از یاران امام اشاره می‌کند که تمام کارهای مربوط به نهضت، انقلاب و به تعبیری کارهای ملی و میهنی که در سال ۱۳۵۶ انجام می‌شده، برعهده آن‌ها بوده و شهید صدوقی در رأس آن‌ها قرار داشته است. شهید پاک‌نژاد کسی بود که آیت‌الله صدوقی بیش از

مشکلات قبل از انقلاب را مثل کارهای علمی و آموزشی یزد با یکدیگر حل و فصل کردند. مثلاً مدرسه رسولیان یزد که به گروه علوی تهران وابسته بود، با کمک شهید صدوقی راه‌اندازی شد و شهید پاک‌نژاد، جلسات متعددی با معلمان و دانش‌آموزان آن مدرسه به‌طور منظم و مرتب برپا کردند. به‌علاوه، به مدرسه‌های ملی آن زمان که مدرسه اسلامی بود، نیز رفت‌وآمد داشتند و در جلسات

شخصیت دکتر پاک‌نژاد، به نظر من، پیش از هر چیز دیگری، باید از نظر فردی و الگوهای کاری مورد بررسی قرار بگیرد. در واقع زندگی دکتر باید از دو بعد بررسی شود، یکی مقام‌شهادت‌ش که بعد از انقلاب به آن دست پیدا کرد و دیگری شخصیت فردی ایشان، قبل از انقلاب.

مختلف‌شان شرکت می‌کردند. من هم به‌دلیل این‌که در سال ۱۳۵۴-۱۳۵۳ مدیر مدرسه مروج - وابسته به تعلیمات اسلامی - بودم، ارتباط خاصی با ایشان داشتم و در مسائل کلی آموزشی و تربیتی از نظرات، تجربیات و علم دکتر استفاده می‌کردم.

خارج از محیط‌های آموزشی، جلسات دیگری هم برپا می‌کردند؟

کلاس‌های مذهبی، پرسش و پاسخ و این‌گونه

آشنایی جناب‌عالی با شهید پاک‌نژاد از چه زمانی آغاز شد؟

وقتی در سال ۱۳۴۴-۱۳۴۳ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، رشته زبان و ادبیات عرب می‌خواندم، برخی از دوستانم با دکتر پاک‌نژاد در خصوص مسائل علمی و مذهبی آشنایی داشتند و من هم در این جلسات شرکت می‌کردم. ضمن این‌که در یزد هم دکتر و خانواده‌شان را می‌شناختم، اما ارتباط عمیق ما از سال ۱۳۴۳ شروع شد. هر سال، تابستان که می‌شد، ما با هم به یزد می‌آمدیم و همراه و همگام یکدیگر بودیم.

به نظر شما چه عواملی باعث محبوبیت شهید پاک‌نژاد شد؟

شخصیت دکتر پاک‌نژاد، به نظر من، پیش از هر چیز دیگری، باید از نظر فردی و الگوهای کاری مورد بررسی قرار بگیرد. در واقع زندگی دکتر باید از دو بعد بررسی شود، یکی مقام‌شهادت‌ش که بعد از انقلاب به آن دست پیدا کرد و دیگری شخصیت فردی ایشان، قبل از انقلاب. نحوه و زندگی، رفتار، کارکردش، ارتباطش با دوستان، هم‌محل‌ها و عموم مردم، مسائلی است که هرکدام آن‌ها باید بررسی و صحبت شود تا بتواند برای آیندگان درس و الگو باشد.

من از جهات شخصی با شهید رابطه داشتم و کار کرده‌ام و اولین نکته مهمی که به نظر می‌رسد، این است که ایشان به عنوان یک مشاور امین همیشه در برابر شهید صدوقی زندگی کردند. در طول مدتی که با هم کار و زندگی کردند، بسیاری از مسائل و



لایقی نیستند. در این گیرودار عده‌ای از فرهنگیان با هم صحبت کردند و حظیره را به عنوان پایگاه‌شان انتخاب کردند و با شهید صدوقی ارتباط داشتند. همان زمان به این نتیجه رسیدیم، گروهی که با روحانیت همگام هستند، باید این جریان را تشکیل دهند. به این ترتیب، جامعه معلمان گروهی تشکیل داد تا تحصن‌ها، اعتصابات، اعتراضات فرهنگی و دانش‌آموزی را کنترل کند. مسئولیت این تشکیک برعهده شش نفر، از جمله بنده، بود. بعد از تشکیل جلسات متعدد، فعالیت اصلی این مجمع آغاز شد - به‌خصوص از مهر ۱۳۵۷ که مدرسه‌ها کارشان را شروع کرده بودند- برای بحث اعتصابات و تحصن هم برنامه‌ریزی‌های مرتب و منظم انجام شد و تمام کارها با همگامی و همراهی روحانیت و در رأس آن شهید صدوقی و شهید پاک‌نژاد انجام می‌شد. در آن زمان درباره خیلی از مسائل و مشکلات با ایشان صحبت کردیم و ۲۵ روز در محل فعلی سازمان آموزش و پرورش فرهنگیان متحصن شدیم. خواسته‌هایمان را طی اعلامیه‌های مختلف بیان کردیم و آن را در اختیار عموم مردم هم قرار دادیم که اولین عنوان آن، تشکیل حکومت اسلامی بود. این اعلامیه‌ها را در خدمت شهید صدوقی برای عموم مردمی که در حظیره جمع می‌شدند، می‌خواندم. یک روحانی هم به نام آقای وحید در دفتر آقای صدوقی بود که از طرف آقای صدوقی پول می‌آورد و پول‌هایی برای پیشبرد کارها به من می‌داد. ما دفتری در آن‌جا درست کرده بودیم و هر معلمی یک مبلغ جزئی می‌داد - به عنوان هزینه- و شهید صدوقی هم چندبار ۲۰-۱۰ هزار تومان آن موقع برایم پول فرستادند تا اگر لازم است، هزینه شود. به‌طور کلی، مجموعه فرهنگیان همراه و همگام با روحانیت بودند. من هنوز هم نامه‌های مکرری از شهید صدوقی دارم که در آن به مسائل آموزش و پرورش حساسیت نشان می‌دادند. اساسا روحانیت، تحصن، اعتصابات و تظاهرات را تأیید و عموم مردم را به پیوستن به آن‌ها دعوت می‌کردند. شهید پاک‌نژاد هم یکی از کسانی بودند که مسائل مختلف را از طرف شهید صدوقی به من منتقل می‌کردند.

نکته‌ای که باید در مورد شهید پاک‌نژاد عرض کنم، درباره اختلاف فکری ما با همدیگر بود. من این را زمانی فهمیدم که برای فرزندم اتفاق بدی افتاد. ابوالفضل در آن زمان دوساله بود. ما در یک خانه ۷-۸ نفری زندگی می‌کردیم، چهار فرزند داشتیم و با شهید پاک‌نژاد آشنا بودیم. این پسر دوساله از چند پله می‌افتد داخل زیرزمین. همسر من هر چه به اداره زنگ زده بود و نتوانسته بود مرا پیدا کند، به همین دلیل هم به شهید پاک‌نژاد تلفن زده و ماجرا را تعریف کرده بود. شهید پاک‌نژاد بدون این‌که منتظر بماند به منزل ما می‌رود و بی‌چسب من را به بیمارستان می‌برد و بالاخره کارهای پزشکی لازم را انجام می‌دهد و به همسر و مادرم مدام می‌گوید به رضا کار نداشته باشید، من خودم کارها را انجام می‌دهم. روز بعد یا دو روز بعد که رفتم عذرخواهی

درواقع دکتر پاک‌نژاد در زمینه‌هایی که به روحانیت و انقلاب مربوط می‌شد، به عنوان فردی مورد اطمینان و قابل احترام مطرح بوده است. دکتر تا جایی که توان داشت، وقتش را برای انقلابیون و خانواده‌هایشان صرف می‌کرد.

اختلافات به مسائل انتقادی و مذهبی مربوط بوده است، چون سعی می‌کردیم کارهایی که در آموزش و پرورش انجام می‌دهیم، آن‌قدر تند نباشد که عده‌ای را تحریک کند ولی آن‌ها متوجه شده بودند که اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌هایی در مدارس پخش و حتی توسط رئیس و معاون اداره تکثیر می‌شود، بعد به استاندار وقت نامه نوشته بودند. استاندار و اداره آموزش و پرورش نیز نامه نوشته، و دستور داده بودند که مرا از یزد منتقل کنند.

در همان روزها بود که با آقای مجلسی، مدیرکل اداره آموزش و پرورش - که اتفاقاً خیلی هم با من صمیمی بود- صحبت می‌کردم، یک لحظه احساس کردم که اشک دارد از زیر عینکش سرازیر می‌شود. پرسیدم چرا ناراحتی؟ گفت من مدتی با تو کار کردم ولی الان احساس می‌کنم که باید استعفا بدهی. ایشان درباره نامه‌ها و مکاتبات صحبت نکرد اما من حرفش را قبول کردم.

جریان‌شناسی انقلاب اسلامی از این منظر که شهید پاک‌نژاد در فعالیت‌های آموزش و پرورش حضور و دخالت داشته، مهم است. تحصن ۲۵ روزه معلمان را به یاد دارید؟

قبل از انقلاب در یزد تشکیلی به نام جامعه معلمان یزد ایجاد شد، به این دلیل که احساس می‌شد گروهی دارند در یزد فعالیت می‌کنند که آدم‌های



همه به او اعتماد و اطمینان داشت و حتی می‌توانم به جرأت بگویم، در مواردی، به صورت رابط پیام‌های انقلابی عمل می‌کردند. جمعیتی که با شهید صدوقی ارتباط تنگاتنگ داشتند، برای همه مردم یزد مشخص بودند.

در این جریانات، به مردم یزد چه کمک‌هایی می‌شد؟

دکتر، به افرادی که در جریان انقلاب بازداشت می‌شدند، کمک می‌کردند. فکر می‌کنم سال ۱۳۵۴ بود که یکی از افرادی که در یزد به دبیرستان می‌رفت، به‌خاطر کارهای به قول عمال رژیم: «ضد ملی و میهنی‌اش»، چندین بار از طرف ساواک احضار شد، و از او بازجویی کرده بودند. رئیس آن مجموعه، به او گفته بود که اگر یک‌بار تو را احضار کنند و بگیرند، کسی نمی‌تواند کاری انجام دهد. اما بعد از این‌که دستگیر شد، شهید پاک‌نژاد، زمینه‌هایی را فراهم و با مسؤولان صحبت کرد تا زمینه‌های آزادی او را فراهم کند.

از جلسات و نشست‌هایی تعریف کنید که در آستانه انقلاب تشکیل می‌شد.

مرحوم پاک‌نژاد، به‌طور کلی، در تمام جلساتی که تشکیل می‌شد، حضور داشت و از حضور افراد یا انقلابیون در یزد مطلع بودند. یادم است سال ۱۳۵۴ که من در شهرستان تفت کار می‌کردم، مأموری از طرف وزارت آموزش و پرورش برای بازرسی آمده بود. بعد از صحبت درباره کارهای اداری گفت که می‌خواهد آقای دکتر صلواتی را که آن موقع به یزد تبعید شده بود، ببیند. من احساس کردم که آن آقا می‌خواهد علیه من مدرکی پیدا کند، به همین دلیل هم اظهار بی‌اطلاعی کردم و گفتم اگر بحث و صحبتی هست، باید جای دیگری مطرح شود و با افراد دیگری صحبت کنید، اما او گفت که از طرف دکتر پاک‌نژاد به آن‌جا آمده است. من، باز هم اطمینان پیدا نکردم و مکان آقای صلواتی را به او نشان ندادم، چون من مسؤول اداره بودم و مسائلی هم از جهات انقلاب مطرح بود، من آن بحث را تمام‌شده تلقی کردم. بعد از ظهر آن روز که با آقای دکتر پاک‌نژاد تماس گرفتم، گفتم که چنین فردی آمده و چنین حرفی زده است. دکتر گفتند که خودشان آن آقا را فرستاده‌اند تا درباره آموزش و پرورش، روحانیت و اختلافات درونی بین آن‌ها بحث کند. روز بعد با ایشان تماس گرفتم و او را بردم تا جلسه‌شان را با آقای صلواتی تشکیل دهد. درواقع دکتر پاک‌نژاد در زمینه‌هایی که به روحانیت و انقلاب مربوط می‌شد، به عنوان فردی مورد اطمینان و قابل احترام مطرح بوده است. دکتر تا جایی که توان داشت، وقتش را برای انقلابیون و خانواده‌هایشان صرف می‌کرد.

آیا اختلافات آموزش و پرورش آن زمان این‌قدر برجسته بود که بشود به عنوان یک پدیده اجتماعی آن زمان از آن نام برد یا اختلافات جزئی بود، مثلاً اختلافات بر سر تغییر روش، منش و مسیر معلمان و مسؤولان آموزش و پرورش؟

مدارک باقی‌مانده از آن زمان نشان می‌دهد که



به مطب پزشکی رفته بودم که ۱۲ سال سابقه کاری دارد. او بدون این که ارتباط مرا با دکتر پاک‌نژاد بداند، نکته‌ای به من گفت که برایم خیلی جالب بود. داشتم درباره مشکلات دارو و درمان صحبت می‌کردیم که ایشان به من گفت از روز اولی که پزشک شده، از خداوند خواسته است تا روش پاک‌نژاد را در عالم پزشکی در پیش بگیرد. این مسأله خیلی مهم است که کسی که سال‌ها پیش شهید شده، در یاد و خاطره پزشکان ۲۰، ۳۰ سال بعد از خودش بماند.

چند دسته جریانات و فعالیت‌های سیاسی - چه از میان جریان‌های هم‌سو و چه جریان‌های مخالف - در بطن ایران و انقلاب شکل گرفته بود؟

در اوایل پیروزی انقلاب و پیش از آن، گروهی که بتواند به صورت متشکل و برخلاف روش انقلاب عرض اندام کند وجود نداشت، چون عده‌شان کم بود. به علاوه، شخصیت شهید صدوقی و کارهایی که ایشان انجام می‌دادند، باعث شده بود تا دانشجویان با ایشان همراه شوند و مدت‌ها قبل از آن هم دانشجویانی بودند که مطالب را منتقل می‌کردند، اطلاعاتی می‌آوردند و اعلامیه‌ها را پخش می‌کردند. به‌طور کلی ممکن است بعضی‌ها دیر به انقلاب پیوسته باشند، ولی عموم مردم همگام و همراه بودند. اساس ایده‌هایی که مطرح می‌شد - مثل رفع تبعیض و برقراری عدالتی - با روحیات عموم مردم هماهنگ بود و برای پخش این ایده‌ها کارهای زیادی انجام دادیم. به یاد می‌آورم، نمایشگاه‌های متعددی در حظیره برگزار شد - در فضاهای مختلف مثل دبیرستان رسولیان و مدرسه‌های دیگر - کتاب‌های آیت‌الله طالقانی و دکتر شریعتی را می‌آوردند، یا وقتی در حظیره نمایشگاه ترتیب می‌دادیم، نوشته‌هایی از آیت‌الله طالقانی به صورت تابلو درآمده بود و آیه شریفه‌ای از قرآن را تفسیر کرده بود که خداوند به مردم می‌گوید مرا اطاعت کنید، من شما را از گرسنگی نجات و در محیط امنی قرارتان دادم. ما چنین مسائلی را به دانش‌آموزان، دانشجویان و عموم مردم منتقل می‌کردیم و به این ترتیب، مردم با انقلاب همراه و همگام می‌شدند. ■

هر مشکلی، با حجت‌الاسلام راشد یزدی تماس می‌گرفتیسم و کمک‌های ایشان را به شهرهای مختلف منتقل می‌کردیم. این مجموعه، دوستان شهید پاک‌نژاد و صدوقی بودند و تا آخرین لحظه هم آن‌ها را رها نکردند.

ارتباط شهید پاک‌نژاد با تبعیدی‌هایی مثل آیت‌الله فاضل لنکرانی و آقای صدوقی در آن زمان چگونه بود؟

ایشان با شهید صدوقی و آقای صلواتی خیلی نزدیک بودند. دکتر، به همراه آقای صلواتی، بعضی وقت‌ها در همان جلسات قرآن که در منزل آقای دکتر رمضان‌خانی تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردند. آیت‌الله فاضل لنکرانی نیز مرتب به کتابخانه وزیری می‌آمدند و با آقای انتظار، رئیس کتابخانه صحبت می‌کردند؛ ما هم آن‌جا خدمت‌شان می‌رسیدیم و

ایشان با شهید صدوقی و آقای صلواتی خیلی نزدیک بودند. دکتر، به همراه آقای صلواتی، بعضی وقت‌ها در همان جلسات قرآن که در منزل آقای دکتر رمضان‌خانی تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردند. آیت‌الله فاضل لنکرانی نیز مرتب به کتابخانه وزیری می‌آمدند.

از جهت‌ها و مطالب‌شان استفاده می‌کردیم. آقای صلواتی مدت‌ها این‌جا بودند و ما مرتباً ایشان را می‌دیدیم و به خدمت‌شان می‌رسیدیم، به‌خصوص در آن چند ماه نزدیک به پیروزی انقلاب که ایشان را به سخنرانی‌ها و جلسات متعدد دعوت و مطالبی را به صورت جزوه در بین مردم توزیع می‌کردیم. به نظر شما یاد و خاطره شهید پاک‌نژاد تا چه اندازه در یزد و مردم آن باقی مانده؟
یکی از کارهای مهم دکتر که باید الگو قرار بگیرد، در اتفاقی نهفته است که می‌خواهم برای‌تان تعریف کنم. حدود دو سه ماه پیش از انجام این مصاحبه

و سیاسی‌گزار می‌کنم، مسائلی اتفاق افتاد که نشان از تفاوت نظر و عقیده بین ما بود، ولی من صلاح نمی‌دانم آن مسائل در مصاحبه گفته شود ولی به‌طور کلی آن مسأله، حکایت از صداقت و صمیمیت او دارد و همه آدم‌ها می‌توانند با هم اختلاف سلیقه داشته باشند؛ دو برادر، دو دوست، دو رفیق، حتی دو فردی که دارند در یک خط سیاسی کار می‌کنند. واقعیت این است که در مواردی با ایشان اختلاف سلیقه داشتم و هیچ‌کدام منکر آن‌ها نمی‌شدیم، ولی حرمت‌ها و حریم‌ها را حفظ می‌کردیم. من هیچ‌گاه از یاد نمی‌بردم که ایشان یک استاد و پزشکی مطلع بودند و سال‌ها زحمت کشیدند. به همین دلیل سعی می‌کردم تا از حد و حدود خودم عدول نکنم. من همیشه به عنوان عضوی در کنار ایشان بودم و برای‌شان کار کردم. فکر می‌کنم خیلی از این دوستی‌ها و رفت‌وآمدها به آن زمان برمی‌گردد. دکتر سید عباس پاک‌نژاد، جمله جالبی دارد که می‌گوید برادر من نانی پخته که من از آن استفاده می‌کنم، یعنی با وجودی که سیدعباس پاک‌نژاد از نظر پزشکی یک شخصیت علمی است، چون برادر دو شهید است که ۱۱-۱۰ سال اسیر بوده‌اند و به همین دلیل اکثر مقامات مملکت به رفتار، کردار و صداقت ایشان اعتماد و اطمینان دارند.

آقای دکتر پاک‌نژاد اتفاقات انقلابی را در آن زمان چگونه دنبال می‌کردند؟ به‌خصوص در شهرستان‌های تفت و اردکان تا چه اندازه مورد وثوق مردم بودند؟

ممکن است که گروه و افراد خاصی در روش‌ها نظرات خاصی را دنبال می‌کردند، ولی اکثریت، عقیده دکتر پاک‌نژاد را قبول می‌کردند. به یاد دارم، اواخر سال ۱۳۵۵ یا اوایل سال ۱۳۵۶ بود که در یک جلسه انجمن اسلامی، شهید صدوقی مسأله‌ای را مطرح کردند. دوستانی که در آن جلسه بودند، در نحوه اجرای روش‌ها به اختلاف برخوردند. وقتی از قول شهید صدوقی عنوان شد که نظر این است که ما باید در این زمینه کار کنیم و در زمینه‌های انقلابی قدم برداریم، اکثریت قریب به اتفاق کسانی که آن‌جا بودند، پذیرفتند و همراهی با شهید صدوقی را حفظ کردند که شهید پاک‌نژاد هم قطعاً در رأس آن‌ها بوده‌اند، بنابراین ممکن است سلیقه‌ها و رفتارها متفاوت باشد و حتی عده‌ای هم نسبت به رفتارها اعتراض داشته باشند، ولی شکی نیست که عظمت و مدیریت شهید صدوقی به‌خاطر آشنایی و تسلط و درواقع شناخت ایشان با مجمع روحانیون و به‌خصوص آشنایی‌شان با حضرت امام به قطب مبارزات یزد تبدیل شد.

به عنوان مثال، وقتی حجت‌الاسلام راشد یزدی در تبعید بودند، من به دنبال‌شان در شهرهای مختلف - جز منطقه گناوه - رفتم، مثلاً سه بار به ایران شهر رفتم؛ همان‌جایی که مقام معظم رهبری در تبعید بودند. یا مثلاً بارها شده بود که در ایذه سیل آمده و خانه‌ها خراب شده بود، شهید صدوقی عده‌ای را این‌جا آماده کردند و به آن‌ها پول دادند تا خانه سیل‌زده‌ها تعمیر شود. به‌طور کلی در بروز